

دین و دیکتاتوری

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

مقدمه

متفکرانی که به فکر چاره اندیشی برای نجات جوامع بشری از استبداد و دیکتاتوری افتاده و درصدد ارائه راهکارهایی برای مهار قدرت و کنترل حکمرانان برآمده‌اند، نقطه عزیمت خویش را «خطاکاری بشر» قرار داده‌اند. در نزد آنان خطا و اشتباه هم زاد بشر بوده و پیوسته او را همراهی می‌کند و هنگامی که شخص به قدرت دست می‌یابد، خطر خطا افزایش می‌یابد، زیرا از یک سو این موقعیت، شخص را از درک درست واقعیتها دورتر کرده و آفتهای واقع گرایی را زیاد می‌کند و از سوی دیگر قلمرو خطا را گسترده کرده و خطای امور شخصی را به خطا در امور اجتماعی تبدیل می‌کند.

بر این اساس برای «حکمرانی انسان خطاکار» به ارائه شیوه‌های پرداخته‌اند امکان خطا کاهش پیدا کند و به تبع آن اطمینان بیشتری به عملکرد فرمانروا پیدا شود، مثلاً گفته‌اند که باید، از «تمرکز قدرت» در یک شخص دوری تا توزیع قدرت جایگزین آن گردد و یا اینکه امکان «نظارت بر قدرت» فراهم و یا «دسترسی به اطلاعات» آزاد گردد و از «آزادی بیان» به خصوص در جهت نقد قدرت، حمایت شود.

میانی اسلامی، کاملاً با این اصل موافق است و بر خطاکاری انسان چه در اثر محدودیتهای دانش و چه در اثر انحرافات رفتاری کاملاً صحه می‌گذارد، ولی در گام نخست، علاج واقعه را در رهبری حکمرانان معصوم می‌بینید و سپس در گام بعد که به هر دلیل دولت معصوم در دسترس نیست بر به کارگیری همان راهکارهای عقلانی، با افزودن شرط عدالت و تقوا در حاکمان، تأکید می‌کند. سنت کلامی شیعه نشان می‌دهد که در طرح مسئله عصمت به عنوان شرط امامت و رهبری، پیوسته یک دغدغه اجتماعی و سیاسی وجود داشته و شیعیان می‌خواسته‌اند با این شرط در برابر طغیان و تعدی دولتمردان، امنیت و آسایش پیدا کنند. در متون کلامی اولین استدلال بر شرط عصمت چنین است:

«در زندگی اجتماعی، از این رو به امام نیاز است که او از ظلم و تعدی ستمگران جلوگیری کرده و داد مظلوم را از ظالم بستاند و شهروندان را در جهت خیر و صلاح ایشان مدیریت کرده و از فساد در میان آنها، ممانعت نماید. برای تحقق این هدف، اگر فرمانروا معصوم نباشد، خود، منشأ ظلم و فساد خواهد بود که برای کنترل او به فرمانروای دیگر نیاز است و فقط با رهبری پیشوای معصوم است که این تسلسل باطل پایان می‌پذیرد، زیرا با امامت او، در حالی که تباهی دیگران رخت بر می‌بندد، خود او هم به عوارض منفی قدرت آلوده نمی‌گردد تا به اقدام و انکار دیگران نیاز باشد.» (۱)، البته سیره و شیوه پیشوایان معصوم مانند رسول خدا (ص) در داوری و کشورداری مبتنی بر همان شیوه‌های خردمندانه رهبری در استفاده از خردجمعی و میدان دادن به آرا و نظرات مختلف و فراهم آوردن زمینه نقد بوده است. آنان هرگز به استناد «تشخیص صائب» و «مقام عصمت» به بستن دهانها و منع کردن از اعتراضات، روی نیاوردند، تا اولاً رشد عقلانی شهروندان متوقف نشود و ثانیاً شیوه آنان به عنوان بهانه‌ای برای استبدادگری حاکمان دیگر تلقی نگردد.

به هر حال دوران امامت آن پیشوایان - به معنی تصدی گری حکومت فعلاً به پایان رسیده و اینک توقف در عصمت سیاسی آنان برای ما سودی ندارد. آنچه امروز برای ما اهمیت دارد، این است که «آیا به جز دوازده امام معصوم، که امامت آنها «منصوص» بوده و از سوی خداوند تعیین شده بودند، باز هم رهبری جامعه اسلامی، از امتیاز عصمت و خطاناپذیری، برخوردار است؟» این مسئله در گذشته هم به این صورت مطرح بوده است که آیا والیان و حاکمانی که از سوی امام منصوب می‌شوند و در کار کشورداری از امام «نیابت» می‌کنند، معصوم اند؟

قرنهای متمادی است که این سوال پاسخ روشنی برای شیعه دارد و آنان به شدت «عصمت نائبان امام» را نفی می‌کنند. «وقوع فساد» در بسیاری از کارگزاران ارشد حکومت معصومان - مثل امیرالمومنین (ع) - چنین احتمالی را منتفی می‌سازد و قبول «نیابت عامه» فقیهان در عصر غیبت با وجود اختلافات فراوان و گاه تعارضات در میان آنها این نظریه را کاملاً ابطال می‌کند، لذا در تاریخ فقه و کلام شیعه، طرفداری برای این نظریه دیده نشده است.

در تاریخ کلام اسلامی، این یک مناقشه سابقه‌دار است که که از یک سو متکلمان شیعی می‌گفتند که «امامان بالاصاله» باید معصوم باشند و از سوی دیگر متکلمان سنی اعتراض می‌کردند که اگر برای سلامت دولت، عصمت لازم است، پس باید همه کارگزاران حکومت، از عصمت برخوردار باشند و عالمان شیعه پاسخ می‌دادند: کسانی که سمت «نیابت از امام» دارند و زیر نظر امام قرار می‌گیرند، چنین شرطی وجود ندارد، زیرا موقعیت و جایگاههای آنها کاملاً متفاوت است. مثلاً قاضی عبدالجبار ایراد می‌گرفت: «فان قالوا بعصمتهم [ائمه]، لزم القول بعصمه کل من يستعين به الامام او الامرا» (۲) و سید مرتضی (ره) در جواب او می‌گفت که امرا و کارگزاران دولت، بر اساس تجربه و سوابق آنان انتخاب می‌شوند و با این روش، نمی‌توان به عصمت کسی پی برد. ولی امام با

«نص الهی» تعیین می‌گردد و چون خداوند بر اعمال و افکار انسانها احاطه دارد، لذا فقط او می‌تواند معلوم کند که چه کسی دارای مقام عصمت است. (۳) و علامه حلی (ره) از آن ایراد چنین پاسخ می‌داد که: «فرق» امام با «نائب» او، از دو جهت است: یکی آنکه امام، حاکم بر همه مسلمانان است در حالی که قلمرو ولایت نائب محدود است و دوم آنکه امام، تحت فرمان و حکم فرد دیگری قرار ندارد و عالیترین مقام است، در حالی که نائب او زیر نظر امام انجام وظیفه می‌کند و امام بر او فرمانروایی دارد، از این رو شرط عصمت در امام، ملازمه‌ای با لزوم عصمت در نائبان او ندارد. (۴)

نویسنده اینک درصدد واکاوی این مباحث و نقد و بررسی این استدلال است که این کار هر چند ضروری و بر زمین مانده است، باید در جایی دیگر مستقلاً و با تحقیق کامل و با شجاعت تمام انجام گیرد. بلکه مقصود از اشاره به آن منازعات کلامی، یادآوری موضع متکلمان و فقهای شیعه است که در طول تاریخ بر عدم عصمت نائبان ائمه (ع) و از آن جمله مجتهدان تاکید کرده‌اند.

علاوه بر اینها همه فقها در مبحث قضاوت، مقوله «خطای قاضی» را مطرح کرده‌اند و در حالی که قاضی در نزد آنها همان «فقیه جامع الشرایط» است که «نائب امام معصوم» است و اختیارات فراوانی در تصدی امور حسبییه دارد، ولی احدی از ایشان در خطاپذیری او تردید نکرده و احتمال عروض فسق را منتفی ندانسته است.

مضافاً بر آنکه متکلمان امامیه بر این باور بوده و هستند که عصمت یک ملکه مخفی و یک فضیلت باطنی است که با مشاهده رفتارهای ظاهری قابل تشخیص نیست و هرگز نمی‌توان گفت که اگر از کسی خطایی ظهور و بروز نکرده، پس او معصوم است. بر این اساس تنها راه کشف این کمال، «نص الهی» بوده و تنها با اعلام خداوند که «علام الغیوب» است، می‌توان معصوم را شناخت:

«انَّ العصمه لاتعلم بالحسّ ولاتدارک من ظاهر الخلقه و انما تعلم بخبیر علام الغیوب المطلع علی الضمائر» (۵)

نتیجه این مبنا آن است که ادعای عصمت درباره هر حاکمی به جز امامان «منصوص» هر چند در اوج فقاقت و در منتهای عدالت و تقوا باشد، گزافه گویی و عاری از حقیقت است، زیرا نه با برهان فلسفی یا استدلال کلامی و یا استناد نقلی می‌توان چنین شرطی را اثبات کرد و نه راهی برای اثبات آن در هیچ شخص یا فردی وجود دارد. مگر اینکه «نصی» از سوی خداوند در مورد شخص، به عنوان معصوم وجود داشته باشد و البته در غیر از چهارده معصوم، این ادعا منتفی است. به همین دلیل است که شیخ مفید پس از آنکه شرط عصمت را از «ولاه الائم» نفی می‌کند، اضافه می‌کند که «جمهور امامیه» بر این عقیده و مذهب‌اند. (۶)

پس اگر هم قول عصمت نائبان ائمه معصومین (ع)، در قرون اولیه قائل و طرفداری داشته است، آن گونه که سید مرتضی گزارش کرده است (۷)، قولی شاذ و نادر بوده که از سوی فقها و متکلمین شناخته شده شیعه، تخطئه شده است. با این همه آیا انصاف است که پیروان مذهب تشیع به عنوان کسانی که همه کارگزاران حکومت را معصوم می‌دانند، معرفی شوند؟! «ادعوا العصمه للقضاء والولاه و کل مترشح لامر من الامور من جهة الامام و هذا ما اعتقده الامامیه» (۸) و آیا در تاریخ امامیه، هیچ عالم

شناخته شده‌ای وجود دارد که به چنین سخن یاوه و پوچی تفوه کرده باشد؟ مگر اعیان امامیه مانند شیخ مفید و سید رضی و کلینی، موارد متعدّد از خیانت کارگزاران حکومت علوی را گزارش نکرده‌اند؟! «ادعوا العصمه للقضاء والولاه و کل مترشح لامر من الامور من جهة الامام و هذا ما اعتقده الامامیه» (۸) و آیا در تاریخ امامیه، هیچ عالم

موج جدید معصوم انگاری

با تشکیل جمهوری اسلامی و تدوین قانون اساسی، ولایت فقیه مبنای حکومت قرار گرفت و در پی آن، گفت و گوهایی علمی و تحقیقات فراوان در باره آن انجام شد. این تلاشهای علمی را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد:

الف - دوره اول دوره حضرت امام خمینی که تلاشهای علمی برای «تبیین و شرح» این مبنا و به خصوص تشریح نظریه حضرت امام درباره اختیارات دولت، نقش مردم، جایگاه مصلحت و... انجام می‌گردید.

ب - دوره دوم که پس از آن مرحله و در پی اشکالات و پرسشهای فراوان درباره این مبنا مطرح گردید و تلاش محققان بر «دفاع» از این مبنا و «تثبیت این نظریه» قرار گرفت. محصول این دوره، تدوین و ارائه آثاری مانند: ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، از حضرت آیت اله جوادی آملی بود.

ج - دوره سوم که اکنون در آن قرار داریم، در این مقطع، بحثهای علمی فروکش کرده و در حالی که بسیاری از عالمان برجسته گذشته کمتر تمایلی به ادامه این گونه مباحث نشان می‌دهند، دو جریان دیگر در فضای فکری و سیاسی ظهور و بروز کرده است: یکی جریانی که به «ارائه نظریات بدیل» برای ولایت فقیه روی آورده و یا حداقل برای فهم مدل‌های جدیدی از آن با حفظ مشروعیت دینی، تلاش میکند.

دیگری جریانی که با حفظ همان مدل گذشته، راهکار تقویت نظریه ولایت فقیه و تحکیم آن در جامعه را افزون «عنصر عصمت» و فراهم آوردن پشتوانه‌ای از «خطاناپذیری» برای ولایت فقیه می‌بیند. به گمان بانین این جریان، ولایت فقیه باید از سطح یک رهبری بشری، به یک رهبری فوق بشری که از عنایت ویژه الهی برخوردار است، ارتقا پیدا کند تا احدی نتواند بر اقتدار آن خدشه‌ای وارد کرده و یا درباره حقانیت تصمیمها و نظرات او، تردید کند.

مراجعه به منابع دهه اول و دوم نظام درباره ولایت فقیه، نشان می‌دهد که در آن دوره اساساً چنین موضوعی مطرح نبوده و حتی افرادی مانند آیت اله مصباح یزدی، به شدت «معصوم انگاری ولی فقیه» را نفی می‌کردند و نتیجه می‌گرفتند که مجلس خبرگان، باید «نظارت دقیق» بر رهبری داشته باشد:

«باید در نظر داشت که زمامدار رهبری جامعه اسلامی، به هر حال «معصوم نیست»، بنابراین محتمل است که در یک مقطع تاریخی، دچار لغزش شود و مرتکب سوء استفاده یا «خیانت» گردد. یکی از وظایف مجلس خبرگان رهبری این است که بر اعمال مقام معظم رهبری «نظارت دقیق» داشته باشد. (۹)

این موضع واقع بینانه و شجاعانه مربوط به سال ۱۳۶۵ و زمان حیات حضرت امام است. آقای مصباح در دهه بعد هم مقاله‌ای تحت عنوان «حکومت و مشروعیت» نگاشت و یک فصل آن را به «انتقاد از ولی فقیه» اختصاص داد. وی در آنجا عصمت ولی فقیه را به صراحت انکار کرد و با قبول خطاپذیری ولی فقیه، نتیجه گرفت که ممکن است دیگران خطای او را تشخیص دهند و در این صورت وظیفه انتقاد دارند:

«بر اساس اعتقادات دینی ما فقط پیامبران، حضرت زهرا و ائمه اطهار معصوم‌اند. از این رو هیچ کس ادعا نمی‌کند احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست. بلکه احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند، از این رو می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد.» (۱۰)

حضرت آیت اله جوادی آملی هم می‌گفت: ولی فقیه از اختیارات ائمه در صورتی که مبتنی بر «عصمت» باشد، برخوردار نیست و فقیه به دلیل فقدان عصمت، «اختیارات معصومانه» ندارد و از همین جا این نتیجه را هم می‌توان گرفت که «حق سوال» و «نظارت و مراقبت» بر رهبری، موجّه است. ایشان در پاسخ به این پرسش که حکومت معصوم با غیر معصوم چه فرقی دارد، نوشت:

«هر اختیاری که پیامبر و امام، به سبب عصمت خود داشته باشد، ولی فقیه آن اختیار را نخواهد داشت. از این رو «عصمت نداشتن فقیه»، سبب سلب اختیارات معصومانه از او می‌شود، علاوه بر آنکه در حکومت غیر معصوم، هم مجلس خبرگان برای «نظارت بر فقیه» و عملکرد او وجود دارد و هم مردم گاهی مستقیم و گاهی به وسیله مجلس خبرگان منتخب خود «حق سوال» دارند و باید مراقب امور رهبری باشند و به طور کامل، بر آن نظارت داشته باشند.» (۱۱)

در دوره اول و دوم این نوع نظرات، فراوان مطرح می‌گردید و عموم متفکران اسلامی در جامعه ما، بدون پروا و بدون لفاّقه اظهار می‌کردند ولی در دوره بعد، هم آن شفافیت و صراحت، رو به افول رفت و هم «پروژه معصوم سازی» با شکل گیری یک مثلث که یک ضلع آن در حوزه و ضلع دیگر آن در میان خطبا و اهل منبر و ضلع سوم آن در میان مداحان قرار داشت، آغاز گردید. نگرانی جدی بانیان این پروژه آن بود که با نفی عصمت در ولی فقیه، رهبری حکومت اسلامی در معرض چالشهای جدی قرار گیرد مثلاً اولاً: «احتمال خطا» و اشتباه مطرح می‌شود و ثانیاً: نظرات رهبری ممکن است، «مورد بحث» قرار گرفته و به چالش کشیده شود و ثالثاً: ممکن است کسانی ادعای قطع و یقین به خطای ولی امر داشته باشند و خود را مجاز به «مخالفت» بدانند و رابعاً: چه بسا به دلیل اهمیت تصمیمات رهبری و احتمال اشتباه در آن نظارت بر رهبری و یا استیضاح از وی، مطالبه شود و بالاخره آنان این دغدغه را هم داشتند که «خطاپذیری رهبری» جامعه و حکومت ما را در برابر دشمنان اسلام، تضعیف می‌کند و «مصلحت» مقابله یک پارچه و یک صدا با استکبار جهانی اقتضا می‌کند که «اصل عصمت» جایگزین اصل خطا پذیری شده تا نقشه شوم دشمنان برای تردید آفرینی در دستورات ولی فقیه، نقش بر آب گردد. بر اساس این نیاز و مصلحت، نظریه پردازی برای نظریه پردازی در این باره، دست به کار شدند.

دبیر جامعه مدرسان حوزه علمیه قم، چند سال قبل در نشست در گلپایگان که به موضوع «تقویت مبانی اعتقادی» اختصاص داشت، این موضوع را مطرح کرد و برای این نظریه پردازی به سراغ «قاعده لطف»، رفت که اگر ولی فقیه، اشتباه کند، لطف امام زمان اقتضا می‌کند که جلوی ضرر به اسلام و جامعه اسلامی را در اثر تصمیمات اشتباه ولی فقیه بگیرد:

«ولی مطلق فقیه در تصمیمات خود هیچ گاه اشتباه نمی‌کند، چرا که اگر بخواهد تصمیمی بگیرد که صدرصد ضد اسلام باشد، وظیفه لطف امام زمان اقتضا می‌کند او را ارشاد کند.» (۱۲)

اگر در گذشته با این سبک استدلال، «اجماع فقها» کاشف از رأی معصوم تلقی می‌شد، ولی اینک «رأی یک فقیه» اعتبار قطعی و خدشه ناپذیر پیدا می‌کند! با اینکه فقهای متاخر، استناد به آن قاعده را حتی در مورد «اتفاق نظر فقها» هم انکار می‌کند و قبول ندارند!

بزرگانی مانند امام خمینی و آیت اله خوئی، اصل قاعده لطف را قبول ندارند! شگفت آور است که در طول تاریخ ضربه‌های هولناکی بر امت اسلامی وارد شده (سقیفه و عاشورا تا امروز) و لطف خداوند اقتضا جلوگیری از آنها را نداشته، ولی در عصر و زمان ما، لطف اقتضا دارد که هیچ اشتباهی اتفاق نیفتد!؟ به علاوه اگر قاعده لطف، برای امام معصوم اثبات «عصمت کلی و جزئی» می‌کند و «خرد و کلان» اقدامات او را مصون از خطا قرار می‌دهد، چرا درباره ولی فقیه، فقط اثبات عصمت در امور کلان کند و امور جزئی او مشمول عصمت نباشد؟ مضافاً اینکه لطف امام زمان اختصاص به «نائب واقعی» او دارد، یا هرکس را که ما، او را نائب می‌دانیم، هرچند در تشخیص نائب اشتباه کرده باشیم، مشمول این لطف قرار می‌گیرد؟ و مضافاً که اگر لطف امام زمان به موارد «تصمیم صدرصد ضد امت اسلام» محدود است، از کجا بفهمیم که فلان تصمیم رهبری ضدیت صدرصد داشته و امام زمان آن را

تصحیح کرده، یا تصمیم دیگر رهبری ضدیت نود و پنج درصدی با امت اسلامی داشته و لذا امام زمان آن را رها کرده و تصحیح ننموده است؟ در نتیجه چرا با وجود احتمال قوی هشتاد درصد یا نود درصد تا نود و نه درصد به اشتباه رهبری در اقدام بر علیه امت اسلام باز هم باید تسلیم مطلق بود و مجاز به بحث و بررسی نظارت و مراقبت نباشیم؟! جالب است که همین آیت اله در زمان حضرت امام در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، درس ولایت فقیه می‌داد و می‌گفت: «فقیه جامع الشرایط در مسائل اجتماعی معصوم نیست.» (۱۳)، بگذریم از اینکه در آن دوره، برخوردهای عملی حضرات در قبال ولی فقیه مبتنی بر عدم عصمت بود!

یک سال پس از این نظریه پردازی، جزوه‌ای تحت عنوان «عصمت استراتژیک ولی فقیه» به شکل گسترده انتشار یافت که در آن ادعا شده بود: عصمت استراتژیک به معنای عصمت در حوزه امور حیاتی و تعیین کننده، برای «امام و امت قوم موعود» یا همان جمهوری اسلامی ایران قابل اثبات است و این گروه قطعاً باید نسبت به انجام گناه یا اشتباه استراتژیک معصوم باشند. در این جزوه چنین استدلال شده است که چون ولی فقیه، از سوی امام معصوم به عنوان نماینده تامّ الاختیار تعیین شده است، لذا محال است که وی فردی فاقد عصمت استراتژیک را به این منصب بگمارد در حالی که ابزار مدیریت و خویشتن داری به وی ندهد! و اخیراً نیز امام جمعه مشهد، همان ادعا و همان استدلال را تکرار کرده و گفته است:

«امام زمان، امام زنده و صاحب ولایت مطلقه الهیه است؛ آیا امت اسلام را به فردی می‌سپارد که با یک امر اشتباه سرنوشت امت را خاک و خاکستر کند، با اینکه قدرت دارد او را حفظ کند، حفظ نکند؟»

از این اظهارات و نمونه‌های مشابه آن که پیوسته در رسانه‌ها دیده می‌شود چه نتیجه می‌توان گرفت؟ گرچه در این باره نمی‌توان شرح و بسط داد ولی می‌توان به اجمال اشاره کرد:

۱- اگر امام زمان از آن علم و تقوا که جلوی خطا و اشتباه را می‌گیرد، به نائبان خود عنایت فرموده، پس چرا شیعه باز هم در انتظار ظهور است؟

۲- فقه و کلام شیعه که در طول بیش از یک هزارسال با مجاهدت امثال شیخ مفید و علامه حلی به قوت و استحکام دست یافته، آیا اینک مسیر رشد خود را طی می‌کند و یا بخشی از آن میراث جاودانه در معرض خطر قرار دارد؟

۳- آیا این نظریه‌های جدید کلامی که به سرعت به عوام الناس منتقل شده و از آن بهره برداری می‌شود، محصول تأملات عقلی علمای طراز اول حوزه‌های علمیه است و یا محصول محافل سیاسی است؟

۴- با در نظر گرفتن ظهور این گونه نظریات، دین فردای جامعه، چه دینی خواهد بود؟

۵- آیا این نظریه پردازیها، به تحکیم مبنای ولایت فقیه کمک می‌کند و یا ارائه چنین تصویری، به سست شدن آن مبنای و روی گردانی اهل فکر و نظر از آن می‌انجامد؟

۶- تا کی باید سیاست یکی به نعل و یکی به میخ ادامه یابد؟ چرا یک روز خبرگزاری رسا سخنان دبیر جامعه مدرسان را در خروجی خود قرار می‌دهد و روز دیگر حذف می‌کند؟ و چرا یک روز جزوه عصمت استراتژیک ولی فقیه، منتشر می‌شود و روز دیگر جمع آوری شده و گفته می‌شود که در «رسانه‌ها» و «مجالس عمومی» به مصلحت نیست. (۱۴) و چرا امام جمعه مشهد، با صراحت و شفافیت مضمون استفهام انکاری خود را توضیح نمی‌دهد. (۱۵)

منابع

- ۱- فاضل مقداد حلی، شرح باب الحادی عشر، موسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۴۲.
- ۲- معتزلی، قاضی عبدالجبار. المغنی، قاهره: الدار المصریه؛ ۱۹۶۲، ج ۲۰، ص ۷۵.
- ۳- علم الهدی، سید مرتضی. الشافی، تهران: موسسه امام صادق؛ ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۹.
- ۴- حلی، حسن بن یوسف. الالفین، قم: هجرت؛ ۱۴۰۹، ص ۵۹.
- ۵- علم الهدی، سید مرتضی. الفصول المختاره، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید؛ ۱۴۱۳، ص ۳۰۰.
- ۶- شیخ مفید، محمد بن نعمان. اوائل المقالات، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید؛ ۱۴۱۳، ص ۶۵.
- ۷- علم الهدی، سید مرتضی. الرسائل، قم: دارالقرآن الکریم؛ ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۸۹.
- ۸- غزالی، ابو حامد. فضائح الباطنیه، بیروت: مکتبه العصریه؛ ۱۴۲۲، ص ۱۳۱.
- ۹- مصباح یزدی، محمد تقی. حقوق و سیاست در قرآن، قم: موسسه امام خمینی؛ ۱۳۷۷، ص ۲۷۶.
- ۱۰- مصباح یزدی، محمد تقی. فصلنامه کتاب نقد، تهران: شماره ۷، ۱۳۷۹، ص ۷۴.
- ۱۱- جوادی آملی، عبدالله. ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، قم: اسراء؛ ۱۳۷۹، ص ۴۷۲.
- ۱۲- یزدی، محمد. سایت آفتاب، ۱۳۹۰/۴/۲۰، عصر ایران، ۱۳۹۰/۴/۱۹.
- ۱۳- یزدی، محمد. ولایت فقیه، ص ۹۸.
- ۱۴- یزدی، محمد. پارسینه، ۱۳۹۱/۹/۶.
- ۱۵- یزدی، محمد. خبرگزاری رسا، ۱۳۹۳/۹/۱۰.